

حافظ کرند و دولت آصف بها  
کام دشوار بدست آوری از خودی

ز رنگت که رساند نوازش قلمی  
کی هست یک عبا که چسبندگی  
قیاس کردم و بندیر عقل و راه عشق  
چو شبی هست که در بحر میکند سستی  
بیایه خرقه من که پیرهن میکند دست  
زمان و وقت یعنی بنام من درمی  
هر ابریک می فندش بخود آنگس  
که کرد و شد شکر افشانی از بی قلمی  
دلگرفت ز سالوس در طبل ز کیم  
بدانکه بر در میماند بر کئی سلی  
بیایه وقت شانس او کون بجز وقت  
اگر معاشرای بنوشنیش عینی  
و دوام عیش و تنعم بر شیوه عیش است  
بر دست کن ای زده کی در می  
طیب به نشین بر عشق نشاند  
برگشت زار بگردد تشنگان را معنی  
بسیار که کیر و میاسا ز غم خویش می  
بسیار که کیر و میاسا ز غم خویش می

سزای قدر تو تا بدست طاعت

خرازی نیاز شبی و دعای صبح می

از کوی یاری آید سیم با و نور  
ازین بار آورده خواهی برین کوی

چو گل که خورده دار جوار از غم  
که تبار و زرافعلیا و ام سود علی  
جدا شد جان سیرت کون تا کون  
که حکم آسمان نیست اگر سازی اگر سودی  
ندامم لونه قمری بطرف جیسا ارت  
کرا و قیز بچون من غمی در و شایب زوری  
بجست علم نتوان شد ز آب جیحون  
بسیار ساقی که جا بل را در بلبین سیدی  
سخن در پرده میگویم ز خود چون می بر روی  
کوشش از پیروز نیست حکم روز خوری  
می از م چون صافی مصوفی کنش پیش  
ندایا بچو عادل اسباب از بخت بودی  
ظنون کام بخش نیست که کام خود دارد  
کلاه سروری نیست اگر این کلاه بودی

بر بستان رو کار بسل موز عشق در یابی

مجلس آری کنز فطنان گفتند مبارک

سنت سلی بعد قیما فرادی  
و روحی کل بوم می نیادی  
غم دل بردتن را چار و ناچار  
بعض او که می بخشی بشتادی  
خدا را بر من بیدل بخش می  
د او صلی علی الرثم الاعادی  
دل ما جان بر من عزیزت  
نکر دی دوستی را ما ایادی  
نکار او در غم سو و ای شفقنت  
تو کفنا علی رب العباد می  
و لم کشت در چین و دولت  
بیل منم و الله با و می

چو